

تفاوت حق خود دانستی هرگز نکندی و سناز وقت کردی چنانکه در آن
تفاوت معادیه کردند * أخروج البزاد و ابو یعلی و الحاکم عن علی
رض قال دعانی رسول الله ﷺ فقال ان فيك مثلاً من ذهب
ابيضه الهمود حتى بهتوا امه و احبته البصاري حتى انزلوه
في المنزل الذي ليس به الا و انتم يهلك في اذن ان ذهب
مغرط يفسر طنى بما ليس في و بعض يهمل به فداني علي
ان يبهتني و الله اعلم *

* ما قولكم روح * اندرینکه از بدوق اگر باشد شرانط
رغمی و تفسیر جانور را با جهرا سر بی شکار نموده شود و قبل
ذبح بگیرد و اند گول سسر بل مجروح گردید دم سفوح اخراج
یافته باشد طلال خواهد شد یا حرام یا مکروه اجیب و اتشایوا *
* الجواب * جانور شکاری از گاوله عربی یا بدوق
و امثال آن خواه آن جانور بجرح بگیرد یا با جراح در شرع حرام
است * لما صرح في الطحطاري و الحاصل انه اذا كان القتل
بالثقل لا يهل وان وجد الماء كما اشار اليه في الدرر و هو
مجهول ما اجاب به الشيخ زين حين سئل عن يسطاد الطيور
بالبنس و الرصاص و الطون هل يهل اكلها ام لا اجاب
لا يهل اكلها قال صاحب رد المحتار و لا يهلني ان الجرح
بالرصاص انما هو بالاحراق و الثقل هو المطه انه يائنه

العنيفة اذ ليس له حل فلا يحل وبه افتى ابن نجيب و في الهداية
 ولا يرسل ما اصابته البندقة فيما تهاوي العالمية لا يرسل
 ما اصابته البندقة لومات و في التمزير او قتلته معراض
 يعرضه او ببندقية ثقيلة ذات حلقة الى قوله حريم قال العلامة
 النووي في شرح المسلم قال انما هو لا يحل صيد البندق مطلقا
 محل بيت المعراض لانه سكة رضى و رضى * و حكم شكار كاهن
 طين كه بزريمه كهان انما حكم شكار بندق است يعنى بلماذبح
 حرام باشد مطلقا والله اعلم * شهضا لا تا عهد الحى و *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندر اینکه سنده عاقد بالذ جهت بهر کردن چند قطعه را بر ارض مملو که
 محمد و ده خود اجدی را از اقرباى خود و کباب و مختار ساخت پس
 و کباب مذکور بهر نمود و موهوب که هم قبض کرد پس شرفا این چنین
 بهر با لوکالیه جائز و نافذ است یا نه و بعد قبض در اراضى مذکور
 ملک موهوب که ثابت خواهد شد یا نه * الجواب * این چنین
 بهر با لوکالیه جائز است چه انسان هر کاریکه بنفسه کردن میتواند
 آنرا بزریعه و کباب و مختار هم کردن میتواند پس در اراضى
 موهوب بعد قبض ملک موهوب که ثابت خواهد شد * فی الهدایة
 کل عقد جازان یعقد بالانسان بنفسه جازان یوکل
 به غیره لان الانسان قد بعجز عن المباشره بنفسه على اعتبار

بعض الاحوال فيحتاج الى ان يوكل به بمسوره القبول والى
جامع الرموز اي صحح المتوكيل بكل عقد يعقد به امي يحصله
الا نمان بنقضه الى قوله كالبيع والهبة والصدقة والوديعة
وتفهم ما والله اعلم * * ما قولكم روح * * در صورتیکه
زيد در اموال بر آن نابالغ خود تصرفات میکند و اخراجات
بیتقاند نماید که در آن ضرر و نقصان متعیر بسیار است پس
قاضی را میرسد که اموال مذکور در از زید ستید نزد شخص
مستتر امین بطور امانت دارد یا هم * * الجواب * * بلی لانی
الغالبه بقرینه ولو كان اب الصغير مبتذرا مقلبا للمال الصغير
ينصب وصيا يحفظ ما له وفيها ايضا للقاضي ان ياخذ ماله من
والده اذا كان سرفا ويضعه عند عدل الى ان يبلغ نولي الدار المختار
وله اخذ المال من اب مبتذرو ويضعه عند عدل قنينة والله اعلم
من بياض مولوي محمد وجيه * * چه حکم است * *
در اینکه وارثی میخواهد که از ترک مورث مدیون چیزی معین خود
بگیرد و دوین ویرا از مال خود ادا کند نماید میرسد یا نه * * الجواب * *
اگر دین مستغرق ترک نیست پس این امر با جائز است بهیه و رثه
جائز است و اگر مستغرق است با جائز است غرمان جائز فی القبول
و اذا كان في التركة دين واخذ احد من الورثة مئونة من
اميان الشركة لنفسه ليردى الدين على الميعة من مال

بعضه ورضی بہ باقی الورثہ فان لم یکن الدین معترفاً
 للترکة جازو یكون من امن باقی الورثہ بیعاً لانصابہم ولہم
 ذلک اذا لم یکن الدین معترفاً للترکة فاملاً اذا کان
 الدین معترفاً للترکة فلیس لہم ہذا الورثۃ الا برضاء البغرماء
 والله اعلم مولانا محمد وجیہ *



بہون اللہ القادر القوی الہاد * و بطفیل النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم و علی آلہ واصحابہ الامجاد * تمام شد کتاب نضیبات
 نیاب مثل عنقانا نیاب مرغوب و مطلوب ہر شیب و شتاب *
 موسوم بالقصاب واقعات و دودی و مجموع الفتاوی مولانا
 حضرت فیض رحمت جناب مستطاب امام العلامة العظام *
 الجہد الخضم الفہامۃ الہمام * الشہیر بالفواحی والحک و د *
 اہنی جناب حضرت مولانا عبد الودود صاحب دام ظلہم العالی *
 و ہر تصحیح و تالیف جناب نضیبات ناب * الفاضل الاعظم
 الامجد * الاریب الا حکرم الابوح * اہنی جناب مولوی
 عبد الباری صاحب دام فوضہم * بتاریخ ہشتم ماہ عید الاضحی
 سنہ ۱۳۹۳ ہجری مطابق بست و پنجم آدھمبر سنہ ۱۸۷۶ ع *
 * بہ طبع بوکئی حلیہ انطباع پوشید *

بهر سبب بکار ثانی و انقضای او و در صورتی که سبب طلاق در حقیر
باشد بقیود اعتقادیهات و نسائیه شش

فتویٰ • پدر منبیره و منبیره بطور ایزل ایجاب و قبول نمود نکاح نافه

و درختیاری فسخ کرد با سبب آن بود و اگر با دیگری نکاح دهد حرام خواهد شد معنی

فتویٰ • نکاح کتابیه یعنی نضرانیه جائز ملاک است یا با کتبه است

فتویٰ • اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چند است • صفت ۴

فتویٰ • محرمات بالغه است چند اند آیات الهی در این • صفت ۵

فتویٰ • نکاح زنکو خود مسعود و باید در هر سبب حرام • صفت ۶

فتویٰ • شوهر منبیره و در آن حال بچگونگی ماند بعد باو غ نکاح اصح
کردن میباشند

فتویٰ • اگر زن را بجهت قبلیت نکاح صحیح و نافه خواهد شد • صفت ۷

فتویٰ • نزد زوج غایب نوشت که ترا طلاق باشم دادم چه طلاق و چند و بلا
تعمیل بر دست نکاح جائز بود باز

فتویٰ • زن بعد از آنکه مرد دعوی نکاح و در اثباتش نماید و نزد خان
بر خطه رسد هیچ پیشتر ظاهر آرد چه حکم

فتویٰ • منصفه بانکاح زید توکیان نمود کیان با همسر توکیان کرد چه حکم منصفه • صفت ۸

فتویٰ • صلح ایمنی در ختم منبیره و در آنجا هیچ نمود منبیره بعد باو فرمود
مدین و انحرافات نسو خواهد نمود

• صفت ۹

فتویٰ • حقیقت اولاد یکی حلیمه را نزع شوهر بنده میر خود صحافت نمود و باید کیست

مستأنف خواهد شد یا نه صفحه ۱۱

فتویٰ • زوجه دومی میکند که نخطوبه است خواه رضا عیبه من بعد از جد حکم صفحه ۱۲

توسعی • ولی نکاح غیره با او از میت و انده شد یا باید و جود بی علم صفحه ۱۳

فتویٰ • ناشدیده یعنی زن نامافران بلا حق از خانه شوهر گریخته نطقه

خواهد یافت یا نه صفحه ۱۵

فتویٰ • زید بسر صیغه خود را با بشر و ط فاسد است یا اگر زوجه هر جا که خواهد

ویرانجا خوراکه و پوشاکه خواهد رسانید باز فی نکاح داد یا خود

با پیمان بشیر و ط زنی را نکاح نمود حکم آن چه صفحه ۱۶

فتویٰ • عمر باو غ صغیر و صغیر و عمر شدن هر آید و بچه است صفحه ۱۷

فتویٰ • برای گرفتن کن مهری و جود زوج و الا لام بستری خود یا نه

و استثنی میت تواند یا نه صفحه ۱۸

فتویٰ • زوج بروض مهر زوجه قدسه زمین بپوشید یا بروض نمود مهر او را

خواهد شد یا نه صفحه ۱۹

فتویٰ • شوهر را زدن و سزا کردن از وجه خود و از کدام کدام

نصوب بشهر جا که صفحه ۲۰

فتویٰ • زوجه را سب طلاق ایفویض نمود بچند شرط و طریقی بود خود

شرط از وجه طلاق دادن نفس خود میزند صفحه ۲۱

فتویٰ • پدر و برادر شوهر کتبهای مهر زن کرد پس زوجه را مطالبه مهر

از اهلین و کفایین میرسد ... صفت ۲۶

فتویٰ * بعد باو غ مغیره را فسخ نکاح ولی میرسد چون چون مطهر
بنتها و هر یک تفریق ماند

فتویٰ * زوجه فایده را گفت طالق طالق طالق بانیست طالق با ایشاد
در آن چه حکم است

فتویٰ * حسب تفویض شوهر در اوقات وجود بشرط تطبیق
نفس خود و نیاچ با دیگر بعد افضیای است میرسد

فتویٰ * زن خود را مادر یا غا له یا دختر گفت یا بانیست طالق باین الفاظ
خلاب نبود حکم آن چه

فتویٰ * عند النکاح شرط تمجیسات یا تا فیل مری یا بعضی بیج نشد بود حکم آن چه
فتویٰ * در طلاق نامه بجز و اگر استنوط کلمه طالق واقع خواهد شد یا نه

فتویٰ * قائم و جلیله تفریق مابین الزوجین بسبب غیبت شوهر
در آن چه حکم است

فتویٰ * زن مهر خود را بزوجه بیبیا معانت کرد زواج بری الزمه کرد
یا دعوی و بی باقی ماند

فتویٰ * شوهر در ازدواج فاسد فاسد ماند زوجه بیکس و دیگر در آمد فرزندی
بمراشد اهل حاضر شد و دعوی زوجه و فرزند نمود فرزند گرا باشد

فتویٰ * زوجه گفت اگر بر فانی فانی خانه تو نه سیم کل مهر من
بسیاقی که دوجه حکم

صفت ۲۷

فتویٰ نکاح است از الزام و جین مهر زن کامل گردد مهر دین محض بطلد م
بر ایش و وصیت است اگر در وقت تقسیم کرده باشد زوجه را
ابطال نیست میرسد
صفحه ۳۸

فتویٰ * زوجه غیر خود را در حالت سکر و مستی طلاق داد
واقعی خواهد شد یا نه
صفحه ۳۹

فتویٰ * زوجه غیر را که به خود نکاحش باقی است نکاح نمودن حرام است
فتویٰ * نکاح غیر را که حرام است نکاح نمودن فرزند بی زانی حکم
نکاح است و بی چه
صفحه ۴۰

فتویٰ * تفریق کرده شود در میان زوج و زوج که از مدت نکاح
و منکر طلاق و نفقه است و غیر نظر
صفحه ۴۱

فتویٰ * مومن مهر جمیع املاک موجوده و منته و منته خود را باید با مومن
نموده و آن بیع باطل است یا نه و عند قبض مفید مالک خواهد شد یا چه وقت
صفحه ۴۲

فتویٰ * زوجه بیست را میرسد که از اطمینان متردکند شوهر از این مومن مهر
بدون وضعی بودش بگیرد
صفحه ۴۵

فتویٰ * دختره حاله و پسر نکاح حاله را پدر و شان برادر شدن
خواهد نمود یا حق مادر است
صفحه ۴۶

فتویٰ طویله مفید * در جواز گرفتن حاجق و خریده و اجناس مالک است
در مشروبات و عطرزیات و یا بوجاهات موافق عرف و عادت است
این دیار از شوهر عند الیقین
صفحه ۴۷

- فتویٰ * با کفیز پدر بگمان طاقث و طعی کرده ازان فرزند ذی نیا بود
- حکم خصم داد بشدوی و ...
- فتویٰ * زید مدتیون غیر مجبوره بر اراضی خود را بهر نژاد و بهر مال و عوض
نموده بود غیرای دیگر را در این تقاضی میرسد بانه ...
- فتویٰ * هم اگر در سترنگ صغیره بر ذاکر داده ام با نکاح است
و لی نکاح صغیره نمیتواند بشد
- فتویٰ * سند برادران همطعام از کعبت خود را بعضی کم بعضی زیاد و
طریقه خریدند اصحاب کمی حصه از یادت دیگر خواهد یافت بانه ...
- فتویٰ * جمیع املاک خود را وقت زبانی نمود صحیح خواهد شد بانه ...
- فتویٰ * بیع یا ارضی وقت با کسفت بانه ...
- فتویٰ * باین شرط هر جائیداد خود را وقت نمود که بعد موت من نواسه ام
زید مسئول باشد بدوئی هر که از اقربای من این و خالص بود صف ...
- فتویٰ * مکان دو منزل ساخته بالائی را برای مسجده و زیرین ترا
برای چها حصص وقت نمود غیر ذلک حکم آن چه ...
- فتویٰ * مقبره قدیم مسلمانان صحت تقادم زمان و غیره
و تقییت آن و شد و آن یافته نمیشود کند او که حکم آن چه ...
- فتویٰ * زید مرور را برای تیاری مسجد و کتاب و بل و غیره مسئولی
گرداند اما مسئولی بر طاعت مشرفه و امر واقف همان نماید آن ...
- منزول کردن صغیره یا ...

فتویٰ * زید در ردی عاصبت مسلمانان جمیع اطاک را در وقت

زنیانی نبود پس وقت جائز و بیع و هبه آن روا بود یازده صفت ۷۳

فتویٰ * واقف پسر خان را مستولی ساخته و قاتل خود پسر خان را

دعوی تولیت و عزل خان میرسد یازده صفت ۷۵

فتویٰ * زید اتولایه اذن پدر را تقسیم کرده گرفته و خیابان و متصرفت

بوده بعد مدت دعوی و تقییت و تولیت خود مینماید حکم آن چیست صفت ۷۸

فتویٰ * مقبره قدیم که نشانی گور در اکثر جای نمایان نیست

بنای مکان و مسجد را بنجا جائز است یازده صفت ۷۹

فتویٰ * بیع سهام در فلو پس جائز است

فتویٰ * زید از عمر و اراضی گذار اخیره و از گفته اشش کم یافت

یا خراب اختیار فسخ آن خواهد بود یا چه صفت ۸۱

فتویٰ * بیع بالوفای چیست و صورت آن چه

فتویٰ * بیع بالوفای چه است و حکم زمین دارد یازده صفت ۸۳

فتویٰ * بیع بالوفای چه است و انتفاع از بیع حرام در یوا صفت ۸۵

فتویٰ * اگر در زمین مدنی زمین کرده شود قاسم گردد یازده صفت ۸۶

فتویٰ * طوایر وقت فریبی برای محرم کردن پسری را از پسران

خود مشتمل بر شش دلیل و جواب آنها صفت ۸۶

فتویٰ * وقف نمود بشرط آنکه بعد من هر که از نسل من صلوات

مستحق بود بر من باشد پس موافق آن عمل کرد و خواهد بود صفت ۹۰

فتوای شیراز در بخت یا استیجاب از هر دو عارضیت که فدر بخت است

هنگامی که بگفته باشد من بملاک شد همان لازم خواهد شد باز صف ۹۱

فتوای مشاع در وقت مشاع قابل التقدیر جائز است باز صف ۹۲

فتوای در عقد مضاربت نفع و نقصان بالمناصفه مشروط بود را من المال

نقصان شده همان برکد ام از مضاربت در مال لازم صف ۹۳

فتوای اشباهی بیشتر که را از یاده از عهد خود فروختن حکم دارد صف ۹۵

فتوای زیدان یا دختر خود را چند زیور است یا شاید با تاسیک و غیره

حکم جاریست متحقق خواهد شد یا نه صف ۹۶

فتوای ظریه امولا نام محمد و جیه در تجارت قلوب و بیع علم آن صف ۹۸

فتوای زید در عری و وقت اراضی گذار ای ذات خود نماید و

سندی پیشش نماید عاکم بوقضیت آن بر وی حکم خواهد نمود یا چه صف ۱۰۲

فتوای عمر و وارث زید عهد خود را از سر و که پیشش ابرانموده

گفتند ترکه زید من نمی خواهم این ابرانگیج مستیانه صف ۱۰۴

فتوای چو دختر یا لنگه خود را چند زیور است یا شاید بود با لفظ تاسیک

یا نه لککیت دختر در آن ثابت خواهد شد یا نه صف ۱۰۵

فتوای وزیر یا زید یا زن ذی بکم از حقوق خود امانت دهد و از باقی

ابرانموده بود و عری باقی عهد میرسد یا نه صف ۱۰۶

فتوای زید و عهد بسروان بر تقدیم تر که هر دو مصالح نمودند

بر بعضی خود را از عهد و تقبل و مستمرت بود و بیس بعد بوقت استیجاب

صلوات (ایضا) و دعوی در اینست که ایضا ... صف ۱۰۷

فتوی ۵۰ زید و ابراهیم و از سیر ایشود ایضا ... گشت ترکه عمرو

مالک و فغان بشیر را از ان طایفه این ایضا ... صف ۱۰۹

فتوی ۵۰ خواهسته خود را جمیع را در حق خود بیه کرده او را ...

و غیاب نگردد امید و نیت و یا صفت خود و غیاب و متصرف ماند حکم این چه صفت ۱۱۰

فتوی ۵۰ بدختر نام یافته بوضوح در آنکه بخاید او خود بیه بالعوض نموده

از جانیشین تعویض آن قول نمود بیه در دست و دعوی میسفت

و دیگر ایضا ... صف ۱۱۱

فتوی ۵۰ طریقه بیه در حواله است تقریر در بیان بیه بالعوض و ایضا

و کتبه او کتبه ایضا ... صف ۱۱۳

فتوی ۵۰ زید سکا فی راه و پسران خود بیه نمود و بقیضا شان ...

بکسر خود سکا کن ساند در نیت خواهد شد بیه ... صف ۱۱۶

فتوی ۵۰ بیه به تفصیل بلفظ و در آن بیه بلفظ جانرا با کتبه و کتبه ... صف ۱۱۷

فتوی ۵۰ بیه بیه بیه ایضا ... صف ۱۱۸

بیه بیه بیه ایضا ... صف ۱۱۸

فتوی ۵۰ بیه بیه بیه ایضا ... صف ۱۱۹

بیه بیه بیه ایضا ... صف ۱۱۹

فتوی ۵۰ بیه بیه بیه ایضا ... صف ۱۲۰

بیه بیه بیه ایضا ... صف ۱۲۲

بیه بیه بیه ایضا ... صف ۱۲۲

فتویٰ * طویله در واقع خانگی مؤلف غفر الله له و لوالدین صف ۱۲۴

فتویٰ * زید عمود و اینها اشبای سده و ستم الحالی بود حیوانات باشد

یا نباتات وقت وجود آنها عمود مالک خواستید یا نه صف ۱۲۵

فتویٰ * عده از ترک شوه حصه اشاع خود به برادر زاده خود به نمود صف ۱۲۶

فتویٰ * بعض مالوم خود به بر کبان به نمود با وجود پسران دیگر

و پسر در انحصار قبض آن نمود صف ۱۲۸

فتویٰ * به اشعی اشاع بشریک جائز و به فاسد بعد تا ایم

و قبض مفید ملک میشود یا نه صف ۱۲۹

فتویٰ * شخصی یک بیگه زمین بسد من شالی باگندم اجاره داد

جایز باشد و بدل اجاره همان سه من لازم باشد یا نه صف ۱۳۰

فتویٰ * اشبای چند و دیعت نهاد به سفر رفت پس مواعقبض را

تصرف کرد و بعضی موجود ضمان در بردی لازم است صف ۱۳۱

فتویٰ * در اثبات مصالحه با تفاضل و تناقض حصص نمودند بعد ثبوت

بعضی از ورثه فدای قسمت هر یقه میشود یا نه صف ۱۳۲

فتویٰ * کلاه نمپان این زمان باد و یا سینه انگشت لیسن یا پهن

ظایا نقره بو سبیدن مباح بود صف ۱۳۳

فتویٰ * زید چند بیگه زمین نزد عمود کرد و او را مبالغه کن اقرض گرفت

خریج آن بر ذمه کدام بود صف ۱۳۴

فتویٰ * از عین و گاد گرد و ادله سبب غرض گرفت و غرض را با استطاع
انرا بنا بر اجازت و اد حکم چه
صف ۱۳۵

فتویٰ * نادر از جانب و ختر نماید با الف معاملة نمود و بغیر قاضی صغیر
پس بعد باو غ فبیح آن میتوان نمود
صف ۱۳۶

فتویٰ * بزاج زید بسبب فوت پسر خطی و جنونی را ایامه
مفتی و احوال اس اگر جای داد خود بد ختر نماید حکم آن چه
صف ۱۳۷

فتویٰ * پسر و پیه بیعانه از عین بشرط گرفت و خلافت ان نمود
بیع کامل نخواهد شد
صف ۱۳۸

فتویٰ * زن بیگانه را نگاه گاه مادر یا فاله یا دختر خوانده بود یا زن
مرد را پدر یا پسر خوانده نکاح فیما بین جائز
صف ۱۳۹

فتویٰ * زید خادم داشت با نکاح از وی فرزند می چند را ایامه
وارث خواهند شد یا نه
صف ۱۴۰

فتویٰ * در کاهین زوج نوشته داد که اگر نکاح ثانی کنم بر زن ثانی
سه طلاق واقع گردد حکم آن چه
صف ۱۴۱

فتویٰ * مهر بر جواز نکاح با مرد دیگر سبب مقتوی بودن اول
عدت چهار حال بر قول امام مالک رح
صف ۱۴۳

فتویٰ * اختلاف گواهی در کیفیت طلاق و انکار زوجین
فتویٰ * با وجود بودن دختر و مادر بخواب زادیان خود ثابت مال
و وصیت نموده و قایت یافت
صف ۱۴۵

فتویٰ * تصرفات مرتضیٰ از هیئت غیر از مرض موت و وصیت به یانه صفت ۱۴۶

فتویٰ * در صورت زمینیت زبانی نمود حسب آن عمل نمودن خواهد شد یانه صفت ۱۴۷

فتویٰ * دهنی را معاند که در آن نفع یتیم است نمودن میرسد صفت ۱۴۸

فتویٰ * حکم دهنی که مال یتیم را بفرد شد یا برای وی بخرد صفت ۱۴۹

فتویٰ * اراضی گذار بطور زمین بیع با لوقا نمود در آن تصرفات

مرتین جائز بود یا نه صفت ۱۵۰

فتویٰ * بکامین نوشته داد اگر خلافت شرطی کنم زوجه نفس

بخود را سه طایق داده شود دیگر اقبال کند حکم آن چه صفت ۱۵۱

فتویٰ * مهر تمکین زن را نضیر بودت معاینه حسب فرائض میرسد صفت ۱۵۲

فرائض مهر * در محرمی اخ واخت لاب دام و در ائت اخ لام صفت ۱۵۳

فرائض مهر * کل مال به نضیر او در طلاق شود مهر میرسد

و زوجه نواسه محرم صفت ۱۵۴

فرائض مهر * مکرره ککاب

فتویٰ * دین مقدم بر ارث: تقسیم سه یانه حکم در ائت شعی موقوف صفت ۱۵۵

فتویٰ * کیفیت ذبح حیوان صفت ۱۵۶

فتویٰ * مهر * حکم و طریقی به مهر و حکم آن صفت ۱۵۷

فتویٰ * قدسی و الدین و استناد در است است یانه صفت ۱۵۸

فتویٰ * زنی را نضیر از سنت و جماعت چند و در آن را گذاشته

نوبت کرد پس ترک اشوبه وارثین خواهند یافت یانه صفت ۱۵۹

فتویٰ * و روض کلمتین و گو با نیرین و از نصیحت شهادت از رو غیبه حکم صف ۱۶۲

فتویٰ * معرفت قرآن مجید و ترجمه و تفسیر و خواص و عظم کلمتین حکم

و شرائط امر بالمعروف و نهی عن المنکر چه صف ۱۶۲

فتویٰ * ماهی سبب مباح و طلال اجبت یا مکروه و غیره صف ۱۶۳

فتویٰ * بلا عیبت و مصارعت دو شخص به نیت مجامعت در غیر

اوقات صلوٰة خمس چه حکم دارد صف ۱۶۵

فتویٰ * محمول النسب کفو معرفت النسب میتواند شد یا نه صف ۱۶۶

فتویٰ * سکاوت زید فرزندی زاید پس بلا عدت زید نسب

از ثابته و بی نفی وی مستثنی و بعد وفات زید وارث خواهد شد یا نه صف ۱۶۶

فتویٰ * شخصی از ناحیه محض محبت شادی کنایه شش در دیده

گیرد جائز است یا نه صف ۱۶۷

فتویٰ * شخصی دختر کسی را خطبه نمود و چیزی از زیورات و غیره

فرستاد و اتفاق تزویج نشد پس واپس گرفتن میتواند یا نه صف ۱۶۹

فتویٰ * از مال پسر مغیر قرض دید و داین انکار نماید پس

ضمان بر پدر خواهد شد صف ۱۷۰

فتویٰ * مصالح کردن با شرکاء و دستخطش بر صلحنامه از طرف

دختر نامبالغ و زوجه نامبالغ مزم خواهد شد یا نه صف ۱۷۱

فتویٰ * نماز نفل بجماعت جایز است یا نه صف ۱۷۲

فتویٰ * عوام را از نماز نوافل قدر و غیره منع کرده خواهد شد یا نه صف ۱۷۳

فتویٰ * پیشخصی بشر خود را از اعمال شریفه و افعال میسترد و غیره
میخ کند و در الهمذود اجبات طعمه از طعمه فرزند و نیز پستتر خود را بجای
دیگر سگواست نمی * پس عدم اطاعت والدین بپرسد یا چه صف ۱۷۵
فتویٰ * انواع صدقه چند آمد و مستحق آن کدام کدام و اشیای
در خود خوردن می تواند یا نه
صف ۱۷۶

فتویٰ * بعد فراغت نماز بعد از بارش جماعتی در مسجد نشسته است دلین
شاهانلی آمد پس برای تنظیم اذقیام و صلوات کردن جائز است یا نه صف ۱۷۸
وی طویانه * ثواب رحمانی
صف ۱۷۹

وی * خوردن طعام در خانه نصاب چه حکم دارد صف ۱۸۲
وی * اجبار و گم شدن زمین مقصود به را از غاصب برای شغوبیکه علم
بقین غصب دارد مال الحکم
صف ۱۸۳

وی * امامت سبانی بجز امام دبرص درست است یا نه صف ۱۸۴
فتویٰ * هر که ۹۹ قوم چهار فرض است
صف ۱۸۵

فتویٰ * معادیر رض صحابی آنند یا نه و تفصیل علی رض بر اصحاب
است جائز است یا نه
صف ۱۸۶

وی * شکار بندوق با نذبح حرام است یا نه
صف ۱۸۹

وی * زنی حاقه بالغه جهت بیب مملو که خود از اقربای و کیان حاشت
سها و کیان بیب نمود جائز خواهد شد یا نه
صف ۱۹۰

وی * پدر بینه در برمال ستر میبردنی باشد پست قاضی برای

مباحثات مجلس امینی مقرر نماید

قوی دور شمعواهد کتارثر کسورت بدرون چیزهای معین خود بگیند

اولین اوراد مال خود ادا نماید میرسد بانه

خاتمه کتابت

صف ۹۱

صف ۹۲



212

